



شرحی بر زندگی اولین دانش‌آموخته طراحی پارچه در ایران

تهیه و تنظیم: مهندس اکبر شیرزاده

که از طرف دو جعبه از جعبه اول ماکو به طرف تک جعبه طرف مقابل می رفت و دوباره بازمی گشت به همان جعبه و نوبت ماکوی جعبه دوم فرا می رسید که می رفت و باز به جعبه دوم برمی گشت یعنی این دو دستگاه ماشین هر کدام با دو نوع پود می بافت؛ ماشین چهارم 4×1 بود که با چهار رنگ پود می بافت و چهار رنگ پود در پارچه قرار می داد این دستگاه دابی نام داشت که مهمترین دستگاه بافندگی آن کارگاه محسوب می شد و پارچه های ابریشمی بسیار زیبایی تولید می نمود. روز اول ورود به کارگاه مرا نزد یکی از هنرجویان که سابقه دوساله داشت و روی یکی از ماشین های 2×1 کار می کرد قرار دادم تا از ایشان طرز کار و حرکت ماشین را نظاره کرده و یاد بگیرم. من با کمال تعجب حرکات ماشین و هنرجوی سال دوم را که با آن ماشین کار می کرد ملاحظه می کردم که ماکوها مرتباً در میان پارچه در رفت و آمد بودند و پارچه بافته می شد و ایشان مراقبت کافی در کار ماشین داشت.

ماشین مذکور حین کار یک مرتبه ماکو را به بیرون پرتاب کرد، ماکو شکست و ماشین با صدای بسیار شدید متوقف شد. ماکوی دیگری آوردند و ماشین را به راه انداختند البته پس از اندکی کلنجار رفتن با ماشین ماکوی دوم پس از چند حرکت رفت و برگشت باز هم از ماشین بیرون پرتاب شد و ماشین با همان صدا متوقف شد. سرپرست کارگاه دستور توقف ماشین را داد. پس از توقف ماشین من که نخستین روز ورودم

واصله هنرستان مزبور در جای دیگری از این شهر شروع به کار نموده بود که محصلین آن دوره های سه ماهه تربیت می شدند که پس از این دوره به عنوان کارگر متخصصین در کارخانه حریر بافی چالوس و نساجی شاهی و بهشهر که در آن زمان به وسیله متخصصین خارجی در حال ساخت و مونتاژ ماشین آلات بودند؛ فرستاده می شدند تا تربیت شدگان تحت نظر کارشناسان فوق کار کنند اما از سال ۱۳۱۸ که تولید کارخانجات مذکور شروع شد این افراد نیز فعالیت های خد را آغاز کردند. (قابل ذکر است که آقای رضا فاتح پور تهران فارغ التحصیل دوره اول این آموزشگاه بود که آن زمان دوره درس دو ساله بود و ایشان جزء اولین دوره فارغ التحصیلان دو ساله محسوب می شد.

هنرستان نامبرده دارای دو رشته تحصیلی "ابریشم" و "پنبه" بود که هر دو رشته به وسیله اساتید و دبیران خارجی همراه با مترجم ایرانی آموزش و اداره می شد. رییس و متخصص رشته ابریشم یک فرانسوی به نام مسیو کلن بود که در اثر مرور زمان و زندگی در ایران به خوبی با زبان فارسی آشنا شده بود.

در کارگاه بافندگی ۴ دستگاه ماشین بافندگی موجود بود. یک دستگاه ماشین به صورت پیک اند پیک یعنی هر طرف ماشین یک ماکو کار می کرد. دو دستگاه ماشین بافندگی 2×1 بود که یک طرف دو جعبه با ماکو و یک طرف یک جعبه ماکو قرار داشت به طوری

مردی متواضع، هنرآموزی بسیار دلسوز، عاشق آموختن، متعهد به رشته نساجی، کارمندی بسیار مقید و بسیار پاکدامن که همگی این صفات در آقای قسمت سیف الهی فخر - اولین دانش‌آموخته طراحی پارچه در ایران - جمع شده است.

آقای سیف الهی فخر در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در شهر آستارا متولد شد. در هفت سالگی به دبیرستان حکیم نظامی شهر آستارا که در آن زمان از بهترین مدارس محسوب می شد؛ رفت و با معدل عالی فارغ التحصیل شد. ایشان دارای ۴ فرزند می باشد که همگی دانش‌آموخته بهترین دانشگاه های کشور هستند.

به گفته مهندس سیف الهی، ایشان در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به راهنمایی یکی از همشاگردی های خود وارد هنرستان نساجی شاهی - اولین موسسه آموزش نساجی در ایران - شد و به دلیل اینکه از طفولیت شیفته فعالیت های فنی بود به فراگیری این رشته پرداخت. (قابل ذکر است که این هنرستان اولین مرکز آموزش نساجی در ایران بوده که کلیه مدرسین آن فرانسوی بوده اند که از دانشگاه لیون فرانسه برای تدریس نساجی به ایران آمده بودند) هنرستان نساجی مذکور جنب کارخانه نساجی شاهی که امروزه به نام قائم شهر نامیده می شود؛ ساخته شده بود. طبق اطلاع



به کارگاه بود با دقت به ماشین ها نگاهی انداختم و قسمت های مختلف را با همدیگر مقایسه می کردم پس از مدتی متوجه شدم یک قطعه کوچک زیر میله ای که پایه جعبه ماکوی خراب شده بر روی آن سوار شده ؛ از پایه اصلی جدا و آویزان شده است در حالیکه در ماشین های سالم آن میله به میله اصلی جعبه ماکو از بالا و پائین با پیچ و مهره محکم نصب شده بود. فوراً نقص ماشین خراب بر من مشخص شد در حالی که تا آن زمان فعالیت مکانیکی انجام نداده بودم لذا با مشاهده این عیب به کسی حرفی نزدیم . در حالی که مسیوکلن هم متوجه اشکال ماشین نشد و گفت: چون جعبه ماکوها نیازمند تنظیم و تراز بندی است آن را بعداً تعمیر خواهیم کرد. ناگفته نماند که هیچ وقت قطعه آویزان شده در ماشین خراب از میله اصلی جدا نشده بود برای همین هیچکس به فکر آن نبود و کسی باور نمی کرد که این قطعه از جای خود جدا شده باشد. تصمیم گرفتم در ساعت استراحت که تمام کارگران از کارگاه خارج می شوند؛ قطعه جدا شده را وصل کنم به همین دلیل جعبه آچارها را برداشتم و به طرف ماشینی که متوقف شده بود حرکت کردم در حالی که هیچ گاه با آچار کار نکرده بودم ، اصولاً کار مکانیکی انجام نداده بودم و نمی دانستم پیچ و مهره های شل شده و قطعه آویزان شده با چه آچاری محکم می شوند! لذا چند عدد آچار برداشتم و آچارها را با پیچ و مهره امتحان کردم که یک مرتبه حس کردم گوش راست من از جا کنده می شود و آچار به دست با شدت کشیده شدن گوشم از زمین برخاستم. به محض اینکه سر پا ایستادم مسیوکلن را بسیار خشمگین دیدم و یک سیلی بسیار محکم به صورتم نواخت و گفت تو یک هفته است که به هنرستان آمدی اینجا چکار می کنی؟ من که به شدت ترسیده بودم و می لرزیدم با آچاری که دستم بود آن قطعه آزاد شده را نشان دادم و گفتم مسیو ، دیدم این قطعه آویزان شده در حالیکه در ماشین های این قطعه محکم بر سر جای خود قرار دارد. هنوز حرفم تمام نشده بود که مسیوکلن با دیدن قطعه رها شده یک مرتبه مثل اینکه از خواب بیدار شده باشد مرا محکم در آغوش گرفت و جای سیلی را که به صورتم زده بود بوسید و معذرت خواست سپس پرسید مگر تو مکانیسین هستی؟ گفتم مسیو من اگر مکانیسین بودم چرا این همه آچار با خود حمل می کردم و می دانستم فقط یک آچار لازم است که آن قطعه به جای خود محکم شود! بسیار خوشحال و خندان شد و فوراً قطعه مذکور را در جای خود قرار داد سپس دست مرا گرفت و آقای هل اتایی را صدا زد. (آقای هل اتایی که همشهری و همکلاسی من در دبیرستان قبلی در آستارا بود و او یکسال زودتر

از من به هنرستان آمده بود جزء سال دومی های هنرستان محسوب می شد و هم دوره رضا فاتح پور تهران بود) جلو آمد و مسیوکلن دست مرا در دست او گذاشت و گفت این هنرجو بسیار باهوش و زرنگ است . تمام کارهای فنی را به او یاد بده تا مانند خودت ماهر و آشنا به کار شود. این در حالی بود که آقای هل اتایی روی ماشین ۴ ماکوئی دابی کار می کرد.

(عکس شماره ۱ - مسیوکلن متخصص ریسندگی)



لازم به ذکر است به دلیل دقت و علاقه به کارهای فنی با گردش دور دو ماشین که یکی خراب شده و متوقف بود و سه تا ماکو شکسته و دومی به راحتی در حال کار است و ملاحظه آن قطعات در دو ماشین که به جعبه ماکوها مربوط بود عیب را پیدا کرده و با کشیده شدن گوش و خوردن یک سیلی عیب ماشین را پیدا کردم ! شانس به من روی آورد و به اصطلاح "گل سر سبد" سال اولی ها شده بودم. از آن تاریخ به بعد مورد توجه مسیوکلن قرار گرفتم و هر وقت مسیوکلن وارد کلاس می شد بیشتر مرا مخاطب قرار می داد. در مدت دو سال تحصیلی همواره شاگرد اول کلاس بودم و با همان درجه شاگرد اولی موفق به دریافت گواهی نامه تحصیلی هنرستان شدم آنچه که به گفتن آن لازم است این که در هنرستان شبانه روزی ما، از نظر خوراک ، پوشاک ، لوازم التحریر و نظافت هیچگونه مشکلی نداشتیم به علاوه اینکه همراه به هر هنرجو مبلغ ۶۰ ریال به عنوان پول توجیبی پرداخت می شد بنابراین آن دو سال تحصیلی در هنرستان نساجی شاهی بهترین و عالیترین روزهای زندگی من بود و هرگز آن روزها را فراموش نخواهم کرد.

پس از فارغ التحصیل شدن با کمی تاخیر در سال ۱۳۲۴ به کارخانه حریر بافی چالوس رفته و با ارائه حکم، خود را برای انجام مأموریت و کار در کارخانه معرفی نمودم. در کارخانه حریر بافی چالوس به رشته بافندگی که خود نیز بیشتر به آن راغب بودم؛ راهنمایی شدم. کارخانه دارای سالن های متعددی مانند بافندگی ، تابندگی، رنگرزی ، چهار سالن بزرگ ابریشم کشی و یک سالن جوراب بافی بزرگ و تعدادی کارگاه کوچک بود. رئیس کارخانه هم در یک محیط دیگر در یک ساختمان مخصوص که دارای باغچه ای پرگل بود زندگی می نمود.

تمام ماشین آلات کارخانه ساخت کشور فرانسه بود و تمام کارگران و کارمندان دارای منزل مسکونی دولتی مجهز به آب و برق رایگان بودند که در اطراف خارج از دیوار کارخانه ساخته شده بودند . ساعت کار از ۸ صبح تا ۲ بعد از ظهر بود و کارخانه دارای ۱۵۰۰ نفر کارگر و حدود ۱۴ نفر کارمند بود که کارهای دفتری را انجام می دادند.

سالن بافندگی که در آن مشغول کار بودم ؛ ۸۰ دستگاه بافندگی و ۱۰ دستگاه چله پیچی و چند دستگاه ماسوره پیچی و ۱۲ دستگاه ژاکارد بود. ماشین های بافندگی چندین دستگاه دابی مجهز به جعبه های ماکوی ۴×۱ و چند دستگاه باجعبه ماکوی ۲×۱ و بقیه ماشینهای پیک اند پیک ۱×۱ بودند.

کیفیت پارچه ها بسیار عالی، متنوع، چند رنگ و مرغوب بود، بافت ماشین های ژاکارد اغلب به مصرف کراوات هم می رسید که در خود کارخانه کراوات دوخته شده و در فروشگاه به خریداران عرضه می شد. کارگاه جوراب بافی بسیار مجهز بود و از ۸ صبح تا ۹ شب کار مداوم داشت و روزانه ۹۶ جفت جوراب تولید می کرد زمانی که در کارخانه حریربافی چالوس مشغول بودم، دو متخصص فرانسوی در کارخانه انجام وظیفه می کردند یکی به نام مسیو آلاردون - مدیر فنی کارخانه- که به تولید کارخانه توجه ویژه ای داشت و همیشه میزان تولید را یادداشت می نمود. وی فردی بسیار بد اخلاق و تندخو بود. دیگری مسیو باژولا نام داشت که فردی بسیار مهربان ، خوشخو و خوش اخلاق بود و به همین دلیل محبوب خاصی میان تمام کارگران و کارمندان داشت. لازم به توضیح است که تمام امور فنی کارخانه برعهده او بود. من نیز ارتباط بسیار دوستانه با وی داشتم و حتی با همدیگر رفت و آمد خانوادگی نیز داشتیم. در ادامه به خدمت سربازی رفتم و پس از پایان خدمت باز هم به کارخانه چالوس بازگشتم. این بار به دلیل نیاز کارخانه به متخصص و فردی آگاه به تولید در این کارخانه استخدام شدم عالیت ادامه دادم.

پیش از عزیمت به سربازی ، یک متخصص فرانسوی



در غیاب پروفیسور هلمرایش، کلیه کسری های کارگاه را رفع کرده، ماشین ها را چله گذاری نموده، آماده کار نمودم و منتظر پرفیسور بودم که یک روز یک نفر فرانسوی به نام مسیو هانور با یک پسر جوان به هنرستان آمد و گفت: به دلیل فوت پرفیسور به عنوان مدیر فرانسوی این هنرستان تعیین شده ام و فرزندم ژاک هانور نیز متخصص ماشین های بافندگی است و معلم طراحی نیز خواهد بود ضمن این که سایر معلمین فرانسوی هم به زودی خواهند آمد.

دو روز بعد مسیو توما و پس از آن مسیو اشتام، مسیو دانزر و سپس مسیو پاکه به ایران آمدند. مسیو توما متخصص ریسندهی، بافندگی و مکانیسین ماشین آلات بود. مسیو اشتام متخصص ماشین های حلاجی و نیم تاب و تمام تاب پنبه بود و مسیو دانزر متخصص طراحی پارچه و ماشینهای بافندگی که بسیار شخص خشن، بد اخلاق و بی ادب بود و از یاد دادن به محصلین طفره می رفت در حالی که بسیار با معلومات بود اما بقیه فرانسوی ها بسیار مهربان و صمیمی بودند.

به دلیل نا آشنایی مردم با هنرستان نساجی اصفهان، قرار شد به مدت دو سال از کارخانجات اصفهان بخوانند سرپرست شعبات مختلف کارخانه را برای تکمیل اطلاعات و یادگیری علمی به هنرستان بفرستند که معلومات آنها تکمیل شود سپس مترجمین بسیار متبحر و با معلومات را استخدام کردند که در کنار متخصصین فرانسوی انجام وظیفه نمایند که همگی در کار خود بسیار پیشرفته و با ارزش بودند.

اساتید فرانسوی به همراه مترجم در سر کلاس حاضر می شدند. ابتدا استاد درس را به زبان فرانسه با تصویر مربوط به درس برای سرپرستان کارخانه ها تدریس می کردند وظیفه مترجم ترجمه کلمات بود که البته با دشواری هایی همراه بود.

عکس شماره ۳-

اولین دوره محصلین فارغ التحصیل اصلی هنرستان نساجی اصفهان - مهندس سیف الهی نفر چهارم از سمت راست



مستولیت من سرپرستی کارگاه بود که همه کارها به اسلوب خود رسیده و بعد از شش ماه که هنرستان به صورت آبرومندی در آمده بود قرار شد وزیر بازرگانی فرانسه برای افتتاح رسمی هنرستان به اصفهان بیاید. برای همین جهت کارکنان فنی هنرستان لباس رسمی

چالوس است و سراغ شما را می گیرد و خواهان ملاقات با شماست. زمانی که به هتل رفتم با پرفیسور هلمرایش مواجه شدم. وی گفت: از روزی که از ایران رفته ام با تمام وزارتخانه های فرانسه ملاقات کرده ام و در تلاش بودم تا بتوانم مجوز تأسیس هنرستان نساجی در شهر اصفهان را دریافت کنم. پس از سال ها تلاش موفق شدم که هنرستان مذکور را در رشته پنبه در اصفهان ایجاد کنم که تمام ماشین آلات مربوطه را دولت فرانسه به رایگان در اختیار ایران قرار دهد.

ضمناً جلسه ای میان وزارتخانه های مربوطه در کشور فرانسه و ایران تشکیل و پرفیسور به عنوان رئیس فرانسوی و من به عنوان معاون نامبرده تعیین شدم و اینجانب را از حریربافی چالوس به هنرستان نساجی اصفهان منتقل نمودند. دیگر مجال گفتگو نماند و بلافاصله خداحافظی کرده و رهسپار اصفهان شد. به منزل رفتم و مقدمات سفر به اصفهان را فراهم کردم.

در تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۳۸ عازم تهران و از آنجا به سمت اصفهان حرکت کردم. با دیدن هنرستان نساجی اصفهان که تمام ماشین آلات لازم به وسیله متخصصین فرانسوی نصب و راه اندازی شده بود؛ بسیار خوشحال شدم. پرفیسور هلمرایش گفت: باید به فرانسه بازگردم و چند متخصص فرانسوی برای تدریس استخدام کنم تا از اول سال تحصیلی شروع به کار نمایم و به من مأموریت داد که نقاط ضعف و کمبودها را رفع نمایم. در سالن کارگاه هنرستان اصفهان ماشین آلات ذیل قرار داشت: یک خط ریسندهی پنبه اعم از (کاردینگ، شش لائی، فلایر و تمام تاب) از کارخانه SACM و در وسط کارگاه یک خط بافندگی (ماشین بادامکی با ۸ لنگه ورد و ۴ جعبه ماکو و یک ماشین دابی با ۱۶ لنگه ورد و تعداد ۸ دستگاه بافندگی که اسکلت فلزی و مجهز به دو لنگه با پا کار می کرد، یک خط هم ماشین های مقدمات بافندگی شامل ماشین بوبین کنی، ماشین دولاکتی و یک دستگاه ماشین تابندگی (دولاتاب) و یک دستگاه ماشین چله پیچی بسیار مجهز به صورت نواری همراه با قفسه های لازم حمل بوبین و در طرف راست کارگاه یک خط ریسندهی پشم مجهز به ماشین شانه پشم (گیل کام) و ماشین گیل باکس، دو دستگاه فلایر پشم (مینی چر) و یک دستگاه تمام تاب پشم که همگی آماده کار بودند.

در کنار کارگاه، لابراتور بسیار مجهز تست تولیدات یا محصول بود که شامل یک دستگاه قدرت سنج نخ، یک دستگاه مخصوص مترایز فیتیله (اعم از فیتیله شش لا و فیتیله فلایر) یک دستگاه کلاف نخ (مخصوص ۵۰۰ متر نخ) برای نمره بندی دو دستگاه رومن اندازه گیری نمره نخ و نمره فیتیله و یک دستگاه رطوبت سنج و یک دستگاه برای سایش نخ و اندازه گیری قدرت نخ در مقابل سایش، یک دستگاه تعیین ضخامت پارچه، یک دستگاه رومن اندازه گیری وزن نخ و فیتیله، دو دستگاه ترازوی حساس تا ۱٪ گرم و وزنه های مربوطه یک دستگاه چرخ جوراب بافی دستی و یک دستگاه کشو مخصوص بافت تریکو بود.

به نام پروفیسور هلمرایش از طرف فرانسه با موافقت وزارت صنایع و معادن به عنوان مستشار به همراه یک مترجم به نام آقای سمیعی به کارخانه حریربافی چالوس آمدند که وی تقریباً حالت ریاست خارجی کارخانه را داشت. من در هنرستان زبان فرانسه را قدری یاد گرفته بودم و در کارخانه هم با مسیو باژولا روابط روستانه ای داشتم به همین دلیل تا حدودی با زبان فرانسه آشنا بودم و گاهی به زبان فرانسه با پرفیسور هلمرایش صحبت می کردم وی نیز با زبان فارسی آشنایی داشت. در بدو امر خود را به وی معرفی کردم و گفتم که فارغ التحصیل هنرستان نساجی هستم. وی یک دفتر طراحی به من نشان داد و گفت این دفتر به زبان فرانسه نوشته شده است. آیا شکل های کتاب را می شناسی؟ من بسیاری از آنها را که تافته، سرژه، ساتن و انواع نقشه های نساجی بود را برایش شرح دادم که موجب خرسندی بسیار وی شد و گفت فردا تو هم دفتر نساجی ات را برای من بیاور. فردای آن روز دفترم را به ایشان ارائه نمودم که بسیار مورد استقبال وی قرار گرفت و مرا به منزل خود دعوت کرد.

عکس شماره ۲ -

پروفیسور هلمرایش، مهندس سیف الهی فخر و مترجم ایشان



بعد از ظهر آن روز به منزل پرفیسور هلمرایش رفتم و با همسر و دختر ایشان که حدود ۱۷-۱۸ سال داشت؛ آشنا شدم. پرفیسور هلمرایش از دخترش درخواست نمود که در هفته دو بار و هر بار دو ساعت به من زبان فرانسه آموزش دهد تا زبان فرانسه ام تکمیل شود. در حالیکه دخترش زبان فارسی را در ایران به قدر کفایت یاد گرفته بود و به خوبی صحبت می کرد، من به مدت دو سال بیشتر با زبان فرانسه آشنا شدم و به تدریج کارهای ترجمه پرفیسور هلمرایش را برعهده گرفتم. پس از دو سال ایشان اقامت خود را در ایران تمدید نکرد و به فرانسه بازگشت. پس از دو یا سه سال، یکی از کارمندان هتل چالوس به سراغ من آمد و گفت یک نفر فرانسوی در هتل



کار دوخته شد که در وقت آمدن وزیر بازرگانی فرانسه بیوشند و من مسئول نشان دادن کار ماشین آلات به وزیر شدم. بازدید وزیر به نحو مطلوبی انجام شد که همگی ما را مورد تفقد و تقدیر قرار داد و قرار گذاشت هنجویمان رتبه های برای تکمیل معلومات به دانشگاه لیون فرانسه بوسیله شوند. پس از سه سال کار مداوم در هنرستان جلسه ای تشکیل شد که برای اولین بار از میان کارمندان و مترجمین برای یادگیری بیشتر و تکمیل معلومات به فرانسه فرستاده شوند که در آن موقع حدود ۱۲ نفر برای این کار کاندید شدند که نفر آخر من بودم. برگه های آزمایش، پرسش نامه و گواهی صحت مزاج به وسیله ۱۲ نفر تهیه و تکمیل شد که به وسیله مدیر فرانسوی هنرستان نساجی اصفهان به فرانسه فرستاده شد. برای اولین بار بین ۱۲ نفر که ۴ نفر مترجم و بقیه مهندس فیزیک و شیمی و برق درس می دادند بنده قبول شده و به فرانسه اعزام شدم که مدت دوماه و نیم در کلاس های سمعی و بصری زبان فرانسه شرکت و سپس به دانشگاه نساجی شهر لیون برای فراگیری دروس نساجی رفتم. مدیر کل اداره صنایع و معادن نسبت به من که از میان بقیه من باید اول اعزام شوم رشک برد و به همین علت از گرفتن گذرنامه و ویزا برای من جلوگیری نمود اما کنسول فرانسه در اصفهان بنام مسیوبانل که مرا به خوبی می شناخت، از کارم در هنرستان اطلاع کافی داشت و فرد بسیار با کفایت و مدیر بود و مقتدرانه کارها را پیش می برد قدم پیش نهاد و برای من گذرنامه و ویزا صادر کرد. به این ترتیب در مهر ماه ۱۳۳۹ ساعت ۱۲ شب با بدرقه او و مسیو برن که آن زمان وزیر فرانسوی هنرستان بود به فرودگاه اصفهان رفتم و با هواپیمائی ایر فرانس راهی فرانسه شدم.

عکس شماره ۴-

تصویر سالن و کلاس سمعی و بصری مهندس سیف‌اللهی نفر سوم از جلو



پس از دوره دو ماه و نیم و استفاده کامل از کلاسهای مربوط به شهر لیون فرانسه به مرکز دانشگاهی نساجی رفته و تحت نظر استاد نامدار و معتبری به نام مسیو کاستولن قرار گرفتم که پس از یک آزمایش در کلاس سوم مدرسه عالی فوق پذیرفته شدم و با بقیه دانشجویان کلاس به یادگیری پرداختم. نکته جالب این که کلاس ها هم تئوری و هم عملی بود و بوسیله استاد مربوطه

علاوه بر فن بافندگی محاسبات پارچه و تجزیه پارچه را به صورت پیشرفته یاد گرفتم. زمانی که مسیوکاستولن متوجه شد که معلومات نساجی را قبلاً یاد گرفته ام، مرا بی‌شتر مورد توجه قرار می داد و مرتباً مرا همراه خود به کارخانه های نساجی فرانسه در لیون که نیازمند مشورت وی بودند؛ می برد و از من نزد مسیو لامور -رئیس آن هنرستان عالی- بسیار تعریف و تمجید می نمود به همین دلیل یک روز مسیولامور از من خواست پس از تمام شدن دوره تحصیلی، در همان هنرستان عالی بمانم و دوره شش ساله را در آنجا بگذرانم تا سطح علمی ان افزایش پیدا کند اما اداره متبوع اینجانب در اصفهان با این امر مخالفت نمود.

عکس شماره ۵- مسیوکاستولن در حال تعمیر یک دستگاه بافندگی

یک روز که مسیو کاستولن برای بازدید از کارخانه سازنده



ماشین آلات نساجی در شهر بورگوان به انجامی رفت از من پرسیدمی خواهی همراه من بیایی؟ گفتم بسیار خوشحال می شوم زیرا در هنرستان اصفهان یک دستگاه بافندگی از این کارخانه وجود دارد که نتوانسته ایم مشکل آن را با همفکری متخصصین فرانسوی رفع کنیم بنابراین لازم است آن را با مسئول این کارخانه در میان بگذاریم. لذا همراه ایشان به کارخانه مذکور رفتم. پس از ملاقات با معاون کارخانه درخواست کردم اجازه دهم ۱۵ روز باقیمانده بوسیله ام را در این کارخانه طی نمایم و اطلاعات لازم را به دست آورم که این درخواست با موافقت آنان روبرو شد و من در آن مدت طریقه تعمیر آن دستگاه بافندگی را به خوبی آموختم. دوران تحصیل در هنرستان عالی نساجی لیون برای من بسیار خاطره انگیز بود یکی از خاطرات به یاد ماندنی اینکه مسیوتوما برای تعطیلات عید ژانویه مرا به منزل خود دعوت نمود، مرا به تمام بستگانش معرفی کرد و چندروز عیدمهمان ایشان بودم.

عکس شماره ۶-

منزل مسیوتوما در شهر والانتینه فرانسه



مسیوتوما مرا به کارخانه آلزاسین - سازنده ماشین آلات نساجی هنرستان اصفهان- معرفی نمود و تقاضا کرد که برای مدتی در آن کارخانه کارآموزی نمایم. پس از رفتن به آن کارخانه از من استقبال نمودند و مدتی در آنجا مشغول تکمیل معلومات خود بودم. در این کارخانه از سالن ماکوسازی بازدید و تحقیقات لازم درمورد تهیه و نگهداری چوب ماکو به عمل آوردم، پس از چند روز با رئیس و اعضاء کارخانه خداحافظی کرده و به علت اتمام دوره بوسیله به ایران بازگشتم. این روزها، بهترین روزهای عمر من بودند و به علت بازدید از کارخانه های متعدد و استفاده کافی از کلاس های مدرسه عالی نساجی لیون خود را برای مفید بودن برای کار در هنرستان نساجی اصفهان آماده نمودم. پس از مراجعت به ایران و هنرستان نساجی اصفهان مدت ها به عنوان مترجم مسیو بروگلی و سپس سال ها به عنوان مدرس در کلاس های هنرستان مشغول تدریس آموخته های خود شدم و تدریس طراحی و تجزیه پارچه سال ها بر عهده من بود که با جدیت و با خلوص نیت این کار را انجام می دادم و مورد محبت هنجویمان قرار داشتم اما متأسفانه در اسفند ماه سال ۱۳۵۱ به علت ناراحتی شدید قلبی که سه سال گرفتار آن بودم به اجبار دست از کار کشیدم. اکنون هنجویمان و فارغ التحصیل های آن زمان هرکدام کار بنده را دنبال کردند و به راستی که مایه افتخار من هستند، کلیه آنها را مانند فرزندان خود دوست می دارم و از دیدارشان بسیار شادمان می شوم. همچنین از آنها انتظار دارم این هنرستان اصفهان را که بهترین و والاترین هنرستان وطن عزیزمان است؛ دوست داشته و از هیچگونه کمکی برای پیشرفت بیشتر آن دریغ نکنند.

عکس شماره ۷-

سالن بافندگی مدرسه عالی لیون، نفر اول سمت چپ مهندس سیف‌اللهی، نفر دوم مسیو کاستولن، محصلین سال سوم و در آخر یکی از متخصصین

